

## نقد جامعه‌شناختی مجموعه داستان کورسرخ‌ی اثر عالیبه عطایی منصوره باقری مزرعه<sup>۱</sup>، فرزانه حیدری<sup>۲</sup>

چکیده

این پژوهش سعی دارد تا کتاب کورسرخ‌ی از عالیبه عطایی را از منظر نقد جامعه‌شناسی ادبیات و شیوه ساخت‌گرایی تکوینی بررسی کند. لوسین گلدمن، نظریه‌پرداز این شیوه، ساخت‌گرایی تکوینی را بر مبنای آرای جورج لوکاچ، در نقد جامعه‌شناسی ادبیات بنیان نهاد. در این رویکرد نقد، ساختار و محتوای اثر ادبی در ارتباط با ساختارهای جامعه‌ای که اثر مولود آن است، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. عالیبه عطایی نویسنده‌ای افغانستانی - ایرانی است و کورسرخ‌ی جستارهایی از زندگی اوست که می‌تواند گویای زندگی مهاجران افغانستانی باشد. روش کار در این تحقیق، توصیفی - تحلیلی است و نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد نویسنده بیش از هر چیز، به بحران هویت مهاجران افغان پرداخته است. او مسبب مشکلات تمام‌نشدنی کشور افغانستان را قدرت‌های شرق و غرب و انفعال مردهای افغان می‌داند.

کلیدواژه‌ها: نقد جامعه‌شناختی، ساخت‌گرایی تکوینی، کورسرخ‌ی، مهاجران افغانستانی، عالیبه عطایی.

---

۱ دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران. mansooreh.dara@yahoo.com

۲ دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۲۰

تاریخ وصول: ۱۴۰۱/۱۰/۲۷

## مقدمه

درباره وجود ارتباط بین جامعه و ادبیات، تقریباً اتفاق نظر وجود دارد؛ آنچه محل اختلاف است، چگونگی این ارتباط است. رشته جامعه‌شناسی ادبیات که برای بررسی چگونگی این رابطه به وجود آمد، رویکردهای متفاوتی دارد. این پژوهش مبتنی بر شیوه ساخت‌گرایی تکوینی گلدمن است. لوسین گلدمن (۱۹۱۳ - ۱۹۷۰)، فیلسوف و منتقد رومانیایی تبار فرانسوی بود که همچون جورج لوکاج (۱۸۸۵ - ۱۹۷۱)، فیلسوف و منتقد مجارستانی، معتقد بود در بررسی‌های جامعه‌شناختی، بُعد زیبایی‌شناختی آثار ادبی باید مورد توجه قرار گیرد و شیوه‌های متفاوت پرداخت آثار ادبی دلایل جامعه‌شناختی دارد.

لوکاج اندیشمندی مارکسیست بود و همان‌طور که انتظار می‌رود، شیوه‌ای که بر آرای او استوار شده است، سرشتی مارکسیستی دارد. با این وجود، نقد ساخت‌گرایانه تکوینی قابلیت بررسی آثار ادبی فارسی را دارد، اگرچه این قابلیت همه‌جانبه و کاملاً منطبق بر ادبیات فارسی نیست. فارغ از مکان و زمان، نویسنده اثر ادبی عضوی از اجتماع است که متأثر از وقایع پیرامونش، اثری خلق می‌کند که از ابعاد گوناگون، با جامعه‌اش مرتبط است. در واقع، جامعه بر شخصیت نویسنده اثر می‌گذارد و نویسنده با خلق شخصیت‌ها، انتخاب محتوا، شیوه پرداخت ادبی و... جهت‌گیری خود نسبت به مسائل جامعه را مشخص می‌کند. همچنین اثر او می‌تواند بر هنجارها و واقعیت‌های اجتماعی تأثیر بگذارد.

در بررسی آثار ادبی، از این دیدگاه نقد، منتقد جامعه‌شناس نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای جامعه هدف در ساختار اثر ادبی مورد نظر انعکاس داشته است. همچنین می‌تواند میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری جامعه و اثر برهم و از هم را مشخص کند. کورسرخ کتابی حاوی جستارهایی از وقایع زندگی عالی‌عظایی است که در حوزه ناداستان قرار می‌گیرد. وجه رئالیستی کتاب موجب می‌شود که راحت‌تر به برداشت‌های نویسنده از جامعه دست یافت و تکنیک‌های ادبی نویسنده ساختاری را به وجود آورده است که اگر همسو یا مقابل ساختارهای جامعه باشد، هر یک به نوعی، تفسیری جامعه‌شناختی به دست می‌دهد.

## معرفی نویسنده

عالیه عطایی متولد ۱۳۶۰ خورشیدی، نویسنده‌ای ایرانی - افغانستانی است. کتاب‌های مگر می‌شود هابیل قابیل را کشته باشد، کافورپوش، چشم سگ و کورسرخ آثار اوست که جوایز بسیاری هم کسب کرده است.

روی جلد کتاب نوشته شده است: کورسرخ، روایت‌هایی از جان و جنگ. این عنوان گویای محتوای کتاب است. کتاب شامل ۹ جستار است از زندگی نویسنده که بین سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۹۷ اتفاق افتاده است. کورسرخ در زمستان ۱۳۹۹ منتشر شد.

عطايي در كتاب قبلي خود، چشم سگ، بيشتر بر موقعيت دشوار مهاجران افغانستان در ايران تأکيد مي‌کند، در حالي که در کورسرخي، بر نقش خود افغانستاني‌ها و تأثير سياست‌هاي استعمارگرايانه قدرت‌هاي بزرگ شرق و غرب بر سرنوشت مردم اين کشور متمرکز مي‌شود. عنوان جستارها يکي از جملات داستان است که به نحوي گوياي محتوای آن است.

## خلاصه داستان‌ها

۱- اين‌جا مرز ايران و افغانستان است. ۱۳۶۵ خورشيدی؛ خراسان جنوبي / ولايت فراه، افغانستان راوي و خانواده‌اش خانواده‌اي افغانستاني هستند که در مرز ايران و افغانستان زندگي مي‌کنند. در زمان جنگ ايران و عراق، پدر راوي به جبهه مي‌رود، ولي به علت مبتلا شدن به بيماري صرع، بازگردانده مي‌شود. با تشديد مريضي، مجبور مي‌شوند پدر را به تهران ببرند. داستان درباره خاطرات اين سفر است.

۲- تو خردبچه چه فهم داري کمونيست چي استش؟ ۱۳۶۶ خورشيدی؛ بازماندگان قيام بيست و چهارم اسفند، هرات / منطقه مرزي ايران و افغانستان

خانواده راوي در دهکده مرزي ايران، ميزبان يکي از اقوام دور خود هستند؛ امان خان، پسري افغانستاني که در ايران بزرگ شده، دانشگاه رفته، ازدواج کرده و معلم شده است. همسر او دختری ايراني، اهل خراسان بوده که خانواده‌اي کمونيست داشته است. در سال ۱۳۶۶، هم‌زمان با دستگيري کمونيست‌ها در ايران، امان خان و خانواده‌اش مي‌خواهند به افغانستان فرار کنند. آن‌ها به هرات مي‌روند و ۴ ماه بعد، به دست افراي ناشناس به قتل مي‌رسند.

۳- از بيک‌ها خفته بودند که روس‌ها ما را فتح کردند. ۱۳۶۹ خورشيدی؛ منطقه مرزي درميان، همچنان مرز ايران و افغانستان

شوهر خاله سابق راوي، ناصرخان از بيک، همراه پسرش، مهمان خانواده راوي هستند تا از آنجا، به آلمان مهاجرت کنند. بازي راوي و پسرخاله‌اش به دام انداختن و کشتن عقرب‌هاي دهکده است؛ تا اينکه عقرب‌هاي غريبه درشتي پيدا مي‌شوند و مردم خو کرده به عقرب‌هاي خودي را دچار رعب و وحشت مي‌کنند.

۴- رويای فؤاد بودم پيچيده در قامت مرگ. ۱۳۸۷ خورشيدی؛ هرات، افغانستان  
راوي مهمان خانواده عمويش در هرات است. سال‌ها قبل، پسرعمويش در درگيري با طالبان کشته شده است. در اين سفر، راوي خاطرات روابط عاشقانه‌اش با فؤاد و تأثير مرگ او بر زندگي خود و خانواده فؤاد را مرور مي‌کند.

۵- بيخي جنگ تمام شده، خشت و آجر دوباره سر هم مي‌شود. ۱۳۸۹ خورشيدی؛ ايران، بيرجند  
انار، خاله لب‌شکري راوي، با مردی ايراني ازدواج مي‌کند و به لندن مي‌رود. چند سال بعد، مرد سر زن هوو مي‌آورد، ولي به نظر مي‌رسد انار مشکلي با اين قضيه ندارد، حتی پس از مرگ هوو، افسرده

می‌شود. اول، به ایران می‌آید، سپس، به افغانستان می‌رود و آنجا، به بچه‌ها انگلیسی درس می‌دهد. شرایط افغانستان به خاطر طالبان ناامن است و خانواده سعی می‌کنند او را به ایران بیاورند؛ می‌آورند؛ در حالی که زبانش را طالبان بریده‌اند تا دیگر به بچه‌ها انگلیسی یاد ندهد.

۶- دو گلوله نشسته است در فاصله کلمات بنگاه، نشر و عطایی. ۱۳۹۱ خورشیدی؛ ایران، شاهرود راوی و دخترعموی پدرش یکدیگر را از نزدیک ندیده‌اند، اما از طریق اینترنت، رابطه نزدیکی پیدا کرده‌اند. سلما ساکن آلمان است و شوهری آمریکایی دارد و راوی ساکن ایران است با شوهری ایرانی. در گفت‌وگوی آنلاین میان دو زن، درباره شوهرهای ایرانی و آمریکایی‌شان و متعاقباً، نقش ایران و آمریکا در مشکلات افغانستان بحثی درمی‌گیرد. در آخر هر دو، خشمگینانه، به این نتیجه می‌رسند که افغانستان از فقدان «مرد» رنج می‌برد.

۷- بخواهی به خانواده‌ای فروریخته ثابت کنی از تخم‌وترکه‌شان هستی. ۱۳۹۴ خورشیدی؛ ایران، بیرجند

پدر راوی، تازگی فوت کرده و پسری پیدا می‌شود که ادعا می‌کند پسر مرحوم بوده است. آزمایش ژنتیک و شاهدی قدیمی ادعای فاروق را رد می‌کنند. این پسر افغانستانی ساکن پاکستان، از هویتش راضی نبوده، پس هویتی جدید برای خود جعل کرده است، مطابق با آرزوهایش.

۸- بی‌محتوا بودن فرم افغانی‌ام به شدت آزارم می‌داد. ۱۳۹۵ خورشیدی؛ از تهران تا کابل تا برلین ملالی دختری افغانستانی و متولد و ساکن آلمان است که سینما خوانده و می‌خواهد مستندی درباره زنان مهاجر نسل ۲ و ۳ افغانستانی بسازد و آن‌ها را برای بازگشت به افغانستان و بازسازی آن ترغیب کند. راوی هم یکی از این زن‌هاست. در خلال اتفاقاتی که می‌افتد، نشان داده می‌شود که این مهاجران نه افغانستان را وطن می‌دانند و نه کشور میزبان را.

۹- مگر هویتی به نام مرزنشین داریم؟ این قدر سست؟ ۱۳۹۶ خورشیدی؛ منطقه مرزی در میان مرز ایران و افغانستان

راوی برای نوشتن داستان، اطلاعاتی درباره شیوه قاچاق انسان در مرز ایران و افغانستان می‌خواهد. او با قاچاقچی‌ای به نام محمد عثمان همراه می‌شود؛ در شبی که ۱۸ نفر را در یک ماشین سواری، از مرز رد می‌کند. چند ماه بعد، محمد عثمان دستگیر می‌شود و راوی در زندان به دیدنش می‌رود. او معتقد است محمد عثمان مرز می‌فروشد و خودش کلمه. آخرین داستان کتاب با ابراز تفرر راوی از جنگ افروزان خاورمیانه به پایان می‌رسد.

## مبانی نظری

جورج لوکچ، نظریه‌پرداز نقد جامعه‌شناختی ادبیات، معتقد بود ساختار اثر هنری و ساختار ذهنی آفریننده اثر باهم مرتبط هستند. جهان تخیلی داستان، کلی است که از زیرساخت‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، تاریخی، روانی و... تشکیل شده است و در کنار هم ساختارهای

جامعه را بازنمایی می‌کند. لوسین گلدمن اصل کلیت را از لوک‌اچ گرفت و بر اساس آن، پیوستگی صورت و محتوا در نقد جامعه‌شناختی و بررسی ساختارها در زمینه تاریخی را مطرح کرد. هدف گلدمن این بود که نشان دهد «چگونه وضعیت تاریخی یک گروه اجتماعی، از طریق جهان‌بینی نویسنده، تبدیل به ساختی ادبی می‌شود» (شمیسا، ۱۳۸۰: ۲۵۹). گلدمن برای نویسنده، نقش میانجی در نظر گرفت و کارگزار اصلی اثر را طبقه یا گروه اجتماعی‌ای معرفی کرد که نویسنده عضو آن است یا به آن تمایل دارد. او اعتقاد داشت قوانین و خصوصیات ویژه‌ای مختص رفتار گروه‌های اجتماعی خاص وجود دارد که برای درک اثر، باید آن‌ها را شناخت. با گذر از فرد، به گروهی پرشمار و از بین رفتن تفاوت‌های فردی ناشی از تعلق به گروه‌های اجتماعی دیگر، عناصری که در آگاهی افراد مورد بررسی، حاصل تعلق به یک گروه واحد است، تقویت و مشهود می‌گردد و اثر آفریننده‌ای جمعی پیدا می‌کند (گلدمن، ۱۳۹۲ ب: ۱۷۸). از این رو، فاعل اثر هنری فاعلی فرا فردی است.

گلدمن در بررسی ساختارهای ادبی اثر و یافتن ارتباط آن‌ها با ساختارهای گروه اجتماعی، دو مرحله در نظر می‌گیرد که عبارتند از: مرحله تفسیر یا دریافت و مرحله تشریح. در مرحله تفسیر، ابتدا، باید ساختار معنادار را تعریف کرد. ساختار معنادار را «می‌توان اصل سازنده و عام تعیین‌کننده‌ای دانست که متن فلسفی یا ادبی را به یک کل منسجم بدل می‌کند» (زیمبا، ۱۳۹۲: ۱۲۵)؛ الگویی معنادار و ساده، که می‌تواند کلیت متن را توضیح بدهد. پس از آنکه ساختار معنادار یکپارچه و منسجم مشخص شد، باید به بررسی غنای آن پرداخت؛ یعنی نشان داد که چگونه جنبه‌های گوناگون جهان اثر در این الگو جای می‌گیرد. در مرحله تشریح، پژوهش‌گر باید میان الگوی ساختاری که سازنده وحدت و معنای اثر است، با گرایش‌های فاعل جمعی که همان گروه اجتماعی است، رابطه‌ای برقرار کند تا گنجاندن اثر را در مقام رابطه معنادار و کارکردی، در یک کلیت گسترده‌تر ممکن سازد (گلدمن، ۱۳۹۲ الف: ۵۷)؛ یعنی در مرحله دریافت، محتوا و فرم اثر ادبی با توجه به معنای کلی آن تفسیر می‌شود و در مرحله بعدی، با توجه به شرایط اجتماعی تشریح می‌گردد.

برخی معتقدند که ساخت‌گرایان از نقش نویسنده در خلق اثر ادبی چشم‌پوشی می‌کنند. این در حالی است که در این شیوه، رابطه جهان‌بینی هنرمند با ساختار اثر ادبی و ساختارهای مختلف جامعه، همچنین نقش طبقه اجتماعی هنرمند در تکوین اثر، به عنوان یکی از اهداف اصلی پژوهش، مورد بررسی قرار می‌گیرد. جهان‌نگری «دیدگاهی منسجم و یکپارچه درباره مجموعه واقعیت است» (ایوتادیه، ۱۳۹۲: ۹۲) که به مردمی با شرایط مشابه تعلق دارد. جهان‌نگری دو سویه دارد، آگاهی واقعی و آگاهی ممکن. آگاهی واقعی وضع موجود در جامعه است که در اثر اجرا می‌شود و آگاهی ممکن مضامینی است که برخلاف وضع موجود و به‌طور ضمنی، در اثر نمایش داده می‌شود (محمودی، ۱۳۹۸: ۱۵۳). گروه‌های اجتماعی بسته به جایگاهشان در جامعه، زیست متفاوتی دارند و هنجارهای متفاوتی برای خود تعریف می‌کنند؛ بنابراین، جهان‌بینی را می‌توان آگاهی جمعی تعریف

کرد که افراد یک گروه تحت آن، به عمل و تفکر می‌پردازند. با بررسی این آگاهی جمعی، می‌توان از واقعیت‌های زندگی و تمایلات گروه اجتماعی آگاهی یافت. در این بین، اگر بگوییم که هنرمند، در اینجا نویسنده، متأثر از آگاهی جمعی است، اهمیت نقش او را کاهش داده‌ایم؛ اثری که هنرمند تولید می‌کند، یکی از عناصر اصلی در ساخته شدن آگاهی جمعی است و دریافت اعضای گروه را نسبت به موقعیت و خواسته‌های خودشان انسجام می‌بخشد.

لوکاچ و گلدمن که اندیشمندانی مارکسیست بودند، ساختارهای اقتصادی را عامل تعیین‌کننده در آگاهی اجتماعی افراد جامعه می‌دانستند. «تسلط دنیای سرمایه‌داری بر افراد، چنان است که آنان به اشیا بدل می‌شوند و به ایفای نقشی منفعل محدود می‌گردند. مناسبات انسانی و نهادها نیز دست‌خوش همین تباهی و ارزش‌باختگی می‌شوند» (زالامانسکی، ۱۳۹۲: ۲۵۳-۲۵۴). تأثیر اقتصاد در موقعیت انسان مدرن، مقوله شیء‌وارگی را وارد نقد جامعه‌شناختی ادبیات می‌کند. «شیء‌وارگی فرایند جایگزینی مناسبات میان انسان‌ها با مناسبات میان اشیا را بیان می‌کند» (لاییکا، ۱۳۹۲: ۲۶۶). این پدیده موجب می‌شود که ارزش‌های اقتصادی بر ارزش‌های انسانی تسلط یابند و ساختارهای جوامع انسانی را تغییر دهند. لوکاچ معتقد بود از آنجا که ساختارهای ادبی با ساختارهای اجتماعی متناظر هستند، پدیده شیء‌وارگی بر ادبیات هم تأثیر می‌گذارد.

### پیشینه پژوهش

آثار عالیه عطایی، اطلاعات جامعی درباره مهاجران افغان، در اختیار خواننده می‌گذارند. مرادی و چالاک در مقاله «نقد مجموعه داستان «چشم سگ» از عالیه عطایی بر اساس مفهوم بیگانگی از ژولیا کریستوا (بررسی معضلات و دغدغه‌های مهاجران افغانستانی در این مجموعه)» (۱۴۰۰)، از منظر نقد مهاجرت، بر پایه اندیشه‌های ژولیا کریستوا، مجموعه چشم سگ را بررسی کرده و نشان داده‌اند که مهاجران در کشور میزبان، با چه مشکلاتی مواجه هستند. قریشی و شمشک در مقاله «مهاجرت اجباری بین‌المللی از منظر زنان افغانستانی مقیم ایران (نمونه موردی: زنان مهاجر ساکن تهران)» (۱۴۰۰)، علل مهاجرت اجباری را از دیدگاه زنان افغانستانی بررسی کرده و به مسائلی چون ناامنی، اختناق طالبان، اختلافات قومی، نبود امکانات بهداشتی و آموزشی، فقر و بیکاری، به عنوان دلایل مهاجرت به ایران، پرداخته‌اند. نویسندگان طی مصاحبه با ۳۰ زن مهاجر افغانستانی و با تحلیل داده‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که این زن‌ها به اجبار، تابع همسر، پدر یا سایر مردان خانواده بوده‌اند. این پژوهش تفکر مطرح‌شده در کتاب کورسرخ، مبنی بر تأثیر مستقیم و منفی مردهای افغانستانی در شرایط زندگی زن‌های افغانستانی را تأیید می‌کند.

از آنجا که تاکنون، کتاب کورسرخ از منظر نقد جامعه‌شناختی ادبیات بررسی نشده است، این مقاله سعی دارد تا با این شیوه نقد، به این اثر بپردازد.

### شرایط سیاسی و اجتماعی افغانستان

افغانستان در دهه‌های اخیر، با چالش‌های سیاسی بسیاری روبه‌رو بوده است. صرف‌نظر از موقعیت جغرافیایی و مشکلات همیشگی خاورمیانه، ریشه این مشکلات را می‌توان در ساختار قومی و قبیله‌ای این کشور جست‌وجو کرد. به علت تفاوت‌های مذهبی، تباری، زبانی و... میان مردم این کشور، یکپارچگی‌ای وجود ندارد. افغان‌ها «در دشمنی انعطاف‌ناپذیر و سنگدل‌اند. ویژگی‌های برجسته تاریخ افغان‌ها کشمکش و درگیری، حمله، نبرد، محاصره، کینه‌توزی، کشتار، دشمنی‌های قبیله‌ای و جدل بر سر به‌دست گرفتن قدرت و جنگ‌های داخلی است. به ندرت افغان‌ها گذاشته‌اند خود یا دیگرانی که با آن‌ها رابطه دارند، زندگی را در صلح و آرامش سپری کنند» (یوانز، ۱۳۹۶: ۳۰).

در سال ۱۹۷۳ میلادی، در یک کودتای بدون خونریزی، نظام پادشاهی در افغانستان برچیده شد و اولین نظام جمهوری توسط محمد داوود خان تأسیس شد. این کودتا که با حمایت شوروی سابق انجام شده بود، بهانه‌ای برای حضور شوروی در افغانستان و شروع جنگ‌های نه‌ساله (از سال ۱۹۷۹ میلادی) بود. در زمان درگیری با شوروی و پس از آن، دولت‌های متفاوتی بر افغانستان حاکم بودند. در واقع «پس از اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی، در سال ۱۹۷۹، آمریکایی‌ها با حمایت از نیروهای اسلام‌گرا در دهه ۱۹۸۰ و با شعار مبارزه با کفار کمونیست، هجوم اسلام‌گرایان بنیادگرا از سراسر کشورهای خاورمیانه به افغانستان را تسهیل کردند» (عزیزی، ۱۴۰۰: ۱۳). اتحاد این نیروهای اسلامی موجب شکست حزب دموکراتیک خلق افغانستان شد و با خروج شوروی، دولت اسلامی افغانستان به ریاست جمهوری برهان‌الدین ربانی تشکیل شد. سپس امارت اسلامی افغانستان (طالبان) قدرت را تصاحب کرد و هم‌زمان، ائتلاف شمال که ادامه دولت اسلامی افغانستان بود، جبهه‌ای را در شمال کشور تشکیل داد. پس از حملات ۱۱ سپتامبر در آمریکا، آمریکا و متحدانش برای از بین بردن القاعده، به افغانستان حمله کردند و طالبان سقوط کرد. پس از آن، جمهوری اسلامی افغانستان روی کار آمد، ولی طالبان به فعالیت‌های تروریستی خود در افغانستان ادامه داد. در سال ۲۰۲۰، آمریکا با طالبان، در دوحه قطر، موافقت‌نامه‌ای را امضا کرد که در نتیجه آن، در ماه آگوست سال ۲۰۲۱ میلادی، آمریکا از افغانستان خارج شد، امارت اسلامی افغانستان (طالبان) به قدرت رسید و اشرف غنی، رئیس‌جمهور وقت افغانستان، فرار کرد.

## بررسی محتوای کتاب در دو سطح دریافت و تشریح

در شیوه ساخت‌گرایی تکوینی، پیش از شروع مراحل دریافت و تشریح، باید ساختار معنادار اثر را مشخص کرد. در کتاب کورسرخ‌ی، معنای واحد تمام جستارهای مجموعه، بحران هویت مهاجر افغانستانی است. فاعل جمعی این کتاب زن مهاجر افغانستانی است که پس از سال‌ها دوری، نه در افغانستان، خودش را در خانه می‌بیند و نه در کشور میزبان. این سستی ریشه او را دچار رنجی همیشگی می‌کند و از داشتن زندگی‌ای شاد و سالم محروم می‌سازد. در کنار این معنای واحد و اصلی، مفاهیم دیگری چون جنگ دائمی در افغانستان و نقش قدرت‌های خارجی در آن،

اختلاف‌های قومی، مرگ عزیزان، مشکلات مهاجران در کشور میزبان و مواردی نظیر این‌ها، در کتاب مطرح می‌شود.

## هویت

نویسنده کورسرخ‌ی اذعان می‌دارد که از بحران هویت رنج می‌برد: «جهان برای مهاجر، از شکلی به شکلی تبدیل می‌شود. می‌چرخد و مختصاتش جابه‌جا می‌شود، اما نه آن قدر که آدمی سرگردان از جنگ را به همان نقطه‌ای برگرداند که یک روز چمدان رفتنش را بسته. [...] کسی که روزی در خانه‌اش را از ترس جان بسته، چطور می‌تواند به خانه‌ای برگردد که کلیدش را به دست بیگانه‌ها سپرده؟ [...] اولین گلوله که شلیک شود، کمانه می‌کند به ده نسل بعد. تباهی تمامی ندارد» (عطایی، ۱۴۰۰: ۶۱).

ملالی، دختر مستندساز افغان، می‌خواهد راوی را راضی کند که به افغانستان برگردد و با هم وطن را بسازند. راوی گرفتار جدالی درونی می‌شود: «من در آن دقایق همان قدر که در تهران، با واژه «مهاجر» مشکل داشتم، در کابل با واژه «وطن» گرفتار بودم. من که بودم؟» (همان: ۱۰۵).

نویسنده که تا نوجوانی در دهکده‌ای مرزی زندگی می‌کرده است، همین مرزنشینی را هم عاملی بر تشدید بی‌هویتی می‌داند: «فکر می‌کنم آدم بالاخره باید مال جایی باشد؛ نمی‌شود که همیشه در مرز باشی. باید تکلیف را روشن کنی» (همان: ۱۲۳). او درباره محمد عثمان، قاچاقچی، می‌گوید: «اهل مرز است، اگر بتوان اهل مرز بودن را هویت در نظر گرفت - که نمی‌شود» (همان: ۱۲۹).

عطایی در این کتاب، بر مشکل اصلی تمام مهاجران در سرتاسر دنیا، انگشت می‌گذارد. تلقی این افراد از وطن، چه باید باشد؟ اگر کشوری که ریشه‌هایت به آن برمی‌گردد را وطن بدانی، زندگی در کشور تازه، هیچ‌گاه برایت معمولی نمی‌شود؛ اگر بخواهی کشور میزبان را وطن بدانی، بی‌ریشه بودن و عدم تطابق کامل با فرهنگ جدید، این امر را برایت مشکل می‌سازد. «این حقیقت که فرد مهاجر سرزمین اصلی خود را از دست داده است، باعث شده او امکان ریشه دواندن در سایر مکان‌ها را از دست بدهد و از همین رو، هراسان از احساس عدم تعلق و غمگین از نداشتن قرارگاهی همیشگی، از سرزمینی به سرزمین دیگر می‌رود، اما هیچ‌گاه به آرامش از دست‌رفته نمی‌رسد. حس تعلیق دائمی که سوژه را در میان ابره‌های مختلف سرگردان و حیران می‌گذارد» (مرادی، ۱۴۰۰: ۲۹۰).

نقش قدرت‌های خارجی در شرایط افغانستان

افغانستان کشوری است که طی سال‌های متمادی گذشته، روی صلح و آرامش را ندیده است. این کشور یا درگیر جنگ‌های داخلی بوده، یا مورد تجاوز کشوری بیگانه قرار گرفته، یا از دخالت کشورهای دیگر، در امور داخلی‌اش، رنج برده است.

ایران یکی از همسایه‌های افغانستان است که میزبان خیل عظیمی از مهاجران افغانستانی بوده است. عطایی درباره نقش ایران در اتفاقات افغانستان، رواداری به خرج می‌دهد. این رواداری یا از علاقه



شخصی راوی به وطن دوم، ایران، ناشی می‌شود، یا از ملاحظاتی برای چاپ کتاب. در جستار ششم، بحث راوی و سلما درباره شوهران ایرانی و آمریکایی‌شان به بحث درباره نقش ایران و آمریکا در حوادث افغانستان کشیده می‌شود: «(سلما، بین، بن‌لادن فقط برج‌های دوقلو را نزد، این را بفهم. بن‌لادن ما را تا ابد نابود کرد، چون آمریکایی‌ها را آورد اینجا. هرچند به تو نزدیک تر هم شدند. انگار در واقع تو را هم زدند...» «ایران دخالت داشت. بن‌لادن در ایران بود. چه دفاع داری از قوم شوهرت هی دفاع داری؟» [...] نمی‌خواهم کم بیاورم. با تحکم جواب می‌دهم: «خیر دختر جان! بن‌لادن هرگز ایران نبود، پاکستان بود.» (عطایی، ۱۴۰۰: ۷۹). عطایی ساکن ایران است. کتاب او باید، در سیستم این کشور اجازه چاپ بگیرد و مخاطب اصلی او ایرانی‌ها هستند. از این رو، نویسنده به‌صراحت، درباره نقش ایران، در وضعیت افغانستان، صحبتی نمی‌کند. در داستان مورد بحث، انتقادهایی از زبان سلما مطرح می‌شود که با دفاع عطایی از ایران مواجه می‌شود.

درباره رفتار ایرانی‌ها با مهاجران افغانستانی هم نویسنده از روش‌های غیر صریح استفاده می‌کند. در جستار هشتم، نویسنده و ملالی درباره کشورهای دوشمن، ایران و آلمان، صحبت‌هایی ردوبدل می‌کنند. عطایی تهران را شهر خودش می‌نامد و از حل شدنش در این شهر می‌گوید. سپس، این دو زن توسط گروهی اراذل تژادپرست، به جرم زن بودن و افغانستانی بودن، مورد حمله و ضرب و شتم قرار می‌گیرند.

عطایی افغانستان را کشوری زخم‌خورده از شرق و غرب می‌داند. او معتقد است خاورمیانه به خاطر موقعیت خاصی که در جهان دارد، همیشه مورد سوء استفاده اصحاب قدرت بوده است.

نویسنده در جای‌جای داستان، از زخم‌هایی که خانواده‌اش از کمونیست‌ها خورده‌اند یاد می‌کند. در گفت‌وگوی میان او و عموی پدرش، چکیده نگاه مردم افغانستان به شوروی سابق قابل مشاهده است. عمو مشغول دیدن رژه کمونیست‌ها در تلویزیون است. راوی خردسال می‌گوید: «شنیدن نام کمونیست در آن سن و سال، جانم را می‌لرزاند. [عمو] همان‌طور که به صفحه زل زده بود گفت: «اووو! تو خردبچه چه فهم داری کمونیست چی استش، دختر؟» گفتم: «زمین‌های شما را می‌گیرند و می‌دهند به دیگران و همه را می‌کشند.» سرش را برگرداند و گفت: «همه‌اش این نیست. زمین‌ها را پس می‌دهند، جان را پس نمی‌دهند. آبرو، شرف، وطن، خاک... او بچه‌کم، حیف تویی که دگر خاکی برایت نمی‌ماند.» (همان: ۳۰)

درباره نقش آمریکا در افغانستان، نویسنده در خلال جستارها، موضع صریح خود را نشان می‌دهد. از نظر او، این بیگانه‌ها فقط برای منافع خود در افغانستان هستند و چیزی جز بدبختی برای این مردم نداشته‌اند. در جستار هشتم، نویسنده به افغانستان سفر می‌کند. نیروهای آمریکایی بعد از بیرون راندن طالبان، در افغانستان مانده‌اند. عطایی می‌گوید: «برایم روشن بود که هیچ کشوری را بیگانه‌ها آباد نخواهند کرد. از همان فرودگاه، با دیدن سربازهای خارجی، با آن سروشکل سر تا پا مسلح، با

لباس‌های ضدگلوله، سرم را برای ندیدنشان چرخانده بودم. فکر می‌کردم کدام خطای پدرانمان باعث شد چنین مترسک‌های ترسناکی سر از کوچه خیابان‌های ما دریاورند؟» (همان: ۱۰۵).

کتاب کورسرخ با این جملات پایان می‌یابد: «آخ چه بیزارم از شما که ما را کشتید و می‌کشید. بیزارم. از شما بیزارم که خاکمان را میراث‌دار درد و رنج کردید. شما که چشم‌هایتان چنین بینا به خود و نایبنا به ما بود و دشت در دشت و کوه در کوه، رد سرخ خون را بر خاک از دست شده ما ندیدید و این یکبارہ عمر را حرام کردید. شما... شما که سال‌هاست در تماشای ذبح ما، کورسرخ دارید... چطور از شما بنویسم؟» (همان: ۱۳۱). این پایان نشان می‌دهد که عطایی اگرچه از نقش مردم افغانستان در سرنوشتشان غافل نیست، اما دشمن اصلی را کشورهای خارجی می‌داند.

عطایی به طور تلویحی، بیان می‌کند که دلیل اصلی دخالت کشورهای جهان اول در امور کشورهای جهان سوم و به خصوص خاورمیانه، منافع مالی این کشورهاست. «بی‌شک خاورمیانه می‌تواند قواعد علم ژنتیک را نقض کند [...] اهل کجایش مهم نیست! افغانستان، ایران، عراق، سوریه، پاکستان... همه هم‌خونید» (همان: ۸۵). در جستار ششم، راوی می‌گوید: «در دوره طالبان، کفن نایاب بود و باید برای مردن آدم‌ها مان پارچه قاچاق می‌کردیم: شش ذرع و نیم، چون نمی‌دانستیم بچه می‌میرد یا زن یا مرد. سلما خبر ندارد که از وقتی آمریکایی‌ها آمده‌اند کارخانه‌های چینی برایمان کفن می‌بافند به مقدار نامتناهی و این لطف آمریکا به ماست» (همان: ۷۷). راوی به سلما می‌گوید: «امریکا هرگز کار بی‌دلیلی نمی‌کند. به قول ایرانی‌ها، هیچ گربه‌ای محض رضای خدا موش نمی‌گیرد» (همان: ۸۱).

منافع اقتصادی موجب می‌شود که قدرت‌های بزرگ به جای نگاهی انسانی، دیدی شیء‌گونه به مردم خاورمیانه داشته باشند. آن‌ها به جای دیدن رنج‌های مردم این خطه، به منافع فکر می‌کنند که در نتیجه جنگ همیشگی در این منطقه، نصیبشان می‌شود. آتش جنگ را همیشه فروخته نگه می‌دارند تا مطمئن شوند که سلاح‌هایشان مشتری دائمی دارد؛ کالا‌هایشان را به کشورهای درگیر جنگی که فرصت تولید ندارند، می‌فروشند و به اسم کمک، وارد این کشورها می‌شوند و به ثروت‌های طبیعی‌شان دسترسی پیدا می‌کنند.

موضع‌گیری نویسنده درباره قدرت‌های خارجی، با اتفاق‌های پیش رو هم‌خوانی دارد. اگر نگاه عطایی به نقش آمریکا در افغانستان با نگاه دیگر نویسنده افغانستانی ساکن آمریکا، خالد حسینی، مقایسه شود، مشخص می‌شود که عطایی درک درست‌تری از اوضاع کشورش دارد. خالد حسینی در کتاب بادبادک‌باز که در سال ۲۰۰۳ منتشر شد، پس از پرداختن به فجایع طالب‌ها در افغانستان، ارتش آمریکا را نجات‌بخش افغانستان از شر طالبان معرفی می‌کند. با توجه به توافق سال ۲۰۲۱ آمریکا با طالبان و تحویل افغانستان به ایشان، مشخص می‌شود که نگاه منفی عطایی به انگیزه‌های این کشور درباره افغانستان، بیشتر از خالد حسینی، ناشی از درک آگاهی ممکن جامعه‌اش بوده است.

### نقش افغان‌ها در شرایط افغانستان

عطایی در جای‌جای کتاب، به تقصیر افغان‌ها، به خصوص مردهای افغان، در تیره‌روزی افغانستان اشاره می‌کند. او مدام تکرار می‌کند که «پدرانمان» چنین و چنان کردند. تأکید بر نقش مردها و در کنار آن، بیان داستان زن‌هایی که تاوان تصمیم‌های مردها را می‌دهند، گویای نگاه نویسنده به نقش این دو جنس، در امور افغانستان است. مردهای داستان‌های عطایی پای منقل‌های تریاک، درباره گذشته افسوس می‌خورند و همچنان اشتباهات خود را تکرار می‌کنند. در جستار سوم، به جمله‌ای ضرب‌المثل‌گونه اشاره می‌شود: از یک‌ها خفته بودند که روس‌ها ما را فتح کردند. نویسنده در بخش درآمد این جستار، به این طرز فکر غلط اشاره می‌کند: «ما زخم‌خوردگان جنگ‌های طایفه‌ای هستیم. طایفه‌مان آن است که بیشتر بزند، بیشتر بکشد، بیشتر ببرد. این تقصیر بیگانه‌هاست؟.. ما به جان هم می‌افتیم و غریبه‌خانه‌مان را فتح می‌کند» (همان: ۳۵).

در ارتباط با واقعیت متناظر با کتاب و در راستای احاطه نویسنده بر آگاهی ممکن مردم افغانستان، طالبان در سال ۲۰۲۱، پس از چاپ کتاب، دوباره، بر افغانستان حاکم شد و توسط بسیاری از مردم این سرزمین پذیرفته شد. اقوامی که نگران قدرت گرفتن قوم‌های مقابل خود بودند، از این نیروی مستبد حمایت کردند تا در سایه خشونت ایشان، دموکراسی و به رسمیت شناختن حقوق تمامی اقوام تحقق نیابد. کینه‌توزی‌های قبیله‌ای بر مصالح عمومی اولویت پیدا کرد و طالبان با وجود کارنامه‌ای پر از کشتارِ اقوام افغانستانی به قدرت رسید.

## زن

زن‌ها در داستان‌های عطایی، کمتر از مردها مقصرند. آن‌ها قربانی باورهای غلط جامعه خود هستند و سرنوشتشان به تصمیم‌های غلط مردهای جامعه گره خورده است. در جستار دوم، نویسنده درباره یکی از رسم‌های مردم افغانستان صحبت می‌کند: «از شروع جنگ، در افغانستان، رسم بود که این بی‌بی‌ها در شب‌های مضطر، دور هم می‌نشستند و فشنگ صیقل می‌دادند [...] نمی‌دانم این مراسم آیینی بود برای آرام گرفتن و یا دوام آوردن در وضعیتی وامانده از جنگ، یا سعی زنانی که مجبور بوده‌اند جور مردان خانواده را هم بکشند» (همان: ۲۷). این زن‌ها تلاش می‌کنند در حالت انفعال هم کاری انجام بدهند. بعدها، در سال‌های منتهی به قدرت گرفتن دوباره طالبان، دختران افغانستانی قدمی رویه‌جلبو برمی‌دارند و تلاش می‌کنند از انفعال خارج شوند.

میزان مقبولیت زن‌ها در جوامع سنتی، با موفقیتشان در ازدواج سنجیده می‌شود. خاله نویسنده، انار، با مردی ایرانی ازدواج کرده است. نویسنده معتقد است: «ازدواج با مرد ایرانی همیشه جواب داده و انار هم عاقبت به‌خیر شده. به زعم من، به خاطر هم‌زبانی و از نظر مادرم برخورداری از ثروت و امنیت شوهر تازه» (همان: ۶۴).

در جستار ششم، نویسنده و دخترعموی پدرش، سلما، ازدواج یکدیگر را زیر سؤال می‌برند. نویسنده با مردی ایرانی ازدواج کرده است و سلما شوهری آمریکایی دارد. این دو زن در گفت‌وگو، می‌کشند تا با بالا کشیدن شوهر و ملیت او، خود را بالا بکشند. نویسنده این حالات را چنین توصیف می‌کند: «در زندگی زن‌هایی شبیه ما، لحظات ابلهانه‌ای هست از مبارزه و خشم، نسبت به آنچه هستیم و آنچه نمی‌خواهیم باشیم؛ حالتی که از رحم مادر به رحم دختر منتقل می‌شود و نسل به نسل، جادوی تخمک را می‌سازد. ابلهانه است، از این بابت که مبارزه‌ای به جریان می‌افتد که مسببش پیدا نیست، اما تمام گاردهای دفاعی را فعال می‌کند» (همان: ۷۸).

در کتاب کورسرخ، زن‌ها مقهور سرنوشت شوم خود هستند و خطاهای مردهایشان دامن‌گیر آن‌ها هم می‌شود. شاید در نگاه نخست، این دیدگاه حاصل نگاه جانب‌دارانه نویسنده زن باشد، اما اتفاق‌های آینده نشان می‌دهد که این اعتقاد حاصل تجربه زیسته او و ناشی از درک آگاهی ممکن مردمانش است. هنگام قدرت گرفتن طالبان، مردهای افغانستانی (به جز تعداد معدودی چون احمد مسعود، پسر احمد شاه مسعود و گروهش که به مقاومت ادامه می‌دهند) بدون هیچ مقاومتی، کشور را تسلیم ایشان می‌کنند. پس از این اتفاق، زن‌ها که در سال‌های قبل تا حدودی مزه آزادی را چشیده بودند و به لطف گسترش ارتباط با دنیای خارج، از حقوق خود آگاه شده بودند، در مقابل این حرکت به عقب، مقاومت می‌کنند. طالبان مدارس دخترانه را می‌بندد و بسیاری از زنان شاغل را از کار برکنار می‌کند و برای اندک زنان شاغل باقیمانده، قوانین سخت‌گیرانه‌ای در پوشش و روش تنظیم می‌کند. دختران و زنان بر خلاف مردان، به مبارزه ادامه می‌دهند. آن‌ها تظاهرات و تحصن می‌کنند، در فضای مجازی، صدایشان را به گوش دنیا می‌رسانند، کشته می‌شوند و همچنان ادامه می‌دهند. زنان منفعل و مقهور سرنوشت افغان از تصمیم‌هایی که توسط مردهایشان برای آن‌ها گرفته شده، خسته و بیزارند، پس کنش‌گرانه، برای حداقل حقوقشان مبارزه می‌کنند.

## ساختار ادبی؛ سطح دریافت و تشریح

ساخت‌گرایان در بررسی ارتباط اثر ادبی و اجتماع، به محتوا، بسنده نمی‌کنند و ساختارهای ادبی اثر را هم مورد توجه قرار می‌دهند.

### شخصیت‌پردازی

شخصیت داستان مهم‌ترین عنصر منتقل‌کننده تم و مهم‌ترین عامل طرح داستان است (یونسی، ۱۳۹۶: ۳۳). شخصیت‌پردازی که توصیف و ترسیم ظریف ابعاد مختلف شخصیت‌هاست، در نقد جامعه‌شناختی ادبیات، اهمیت بسیاری دارد. «جامعه‌شناسان بزرگ معتقدند که شخصیت و شیوه اندیشه و سلوک و سبک هرکسی عمدتاً موافق پایگاه طبقاتی او تعیین می‌شود. طبقه شخصیت را می‌سازد و شخصیت جهت و ماهیت فعالیت‌های افراد و از آن جمله، سبک هنرمند را مشخص می‌سازد؛ زیرا آزمایش‌های زندگی هرکس بر اساس تجربه محیط طبقاتی اوست» (آریان‌پور، ۱۳۵۴: ۱۳۵۴).

۱۱۱). در یک داستان رئالیستی، عملکرد شخصیت‌ها باید با جهان‌نگری طبقه اجتماعی یا گروهی که به آن تعلق دارند، هم‌خوانی داشته باشد.

شخصیت محوری داستان‌ها راوی در سنین مختلف زندگی است. او دختری به قول خودش، سودایی است که جهانی درونی و ذهنی دارد. در جستار اول، نشانه‌هایی از خودآزاری، در او بروز می‌کند. دخترک در ۵ سالگی، هنگام حمله صرع پدرش، دستش را میان دو فک پدر می‌گذارد تا مانع گاز گرفتن زبان بشود. او درد دست را همیشه با خود حمل می‌کند و آن را عزیز می‌دارد. سال‌ها بعد، وقتی پدر می‌میرد، دندان‌های مصنوعی پدر را پدر برمی‌دارد، دستش را لای آن‌ها می‌گذارد و دندان‌ها را به هم فشار می‌دهد: «... دستم می‌لرزید. نمی‌شد. انگار جانی در تنم نبود. بلند شدم و از کناره جدول باغچه، آجری برداشتم. این بار با آجر کوبیدم روی فک بالا. چنان کوبیدم که باز به همان صبر غریزی، چشم‌هایم را بستم و تند و تند نفس عمیق کشیدم. خون از بین دو ردیف دندان مصنوعی بیرون زد و جانم از درد پدرم دوباره زنده شد» (عطایی، ۱۴۰۰: ۲۰).

شخصیت راوی در کودکی، نوجوانی و جوانی فارغ از ویژگی‌های منحصر به فردش، نماینده کودک، نوجوان و جوان مهاجر افغانستانی است. دنیای بچگانه او متأثر از جبر جغرافیایی، دست‌خوش افکاری است که بدون آنکه به درستی درکشان کند، رنجشان را با خود حمل می‌کند. او علیرغم مشخصات منحصر به فردش، می‌تواند فاعلی جمعی باشد؛ یک نسل دومی افغانستانی که نمی‌تواند خودش را از تبعات جنگ در افغانستان رها کند. او دردمند، رنجور، بی‌پناه، گمشده و تلخ است.

از دیگر شخصیت‌های زن جستارها، می‌توان به مادر راوی، خاله انار، محبوبه، زن عموی راوی، سلما و ملالی اشاره کرد. مادر و زن عمو زن نوعی افغانستانی هستند که کلیشه‌های جنسیتی را بازتولید و هماهنگ با آگاهی واقعی جامعه حرکت می‌کنند. انار زنی درون‌گراست که بیشتر از آنکه سنت‌شکن باشد، عجیب و نامتعارف است. او کنش‌های فمینیستی ندارد، اما عمل‌گراست. راه‌حلش برای غلبه بر افسردگی، بازگشت به وطن و تدریس زبان انگلیسی به بچه‌هاست. سلما مهاجری است که نسبت به راوی، دغدغه‌های کمتری برای وطن و هم‌وطن دارد و در فرهنگ میزبان حل شده است. ملالی مهاجری تحصیل‌کرده و کار بلد است که دغدغه عمل‌گرایانه‌ای برای وطن دارد، اما در نهایت، به دلیل بزرگ شدن در فرهنگی دیگر، نمی‌تواند افغانستان را خانه بداند. این زن‌ها همه، در سردرگمی، بی‌وطنی و بحران هویت، با راوی وجوه مشترکی دارند.

زن‌های اطراف راوی محق‌تر از مردان ظاهر می‌شوند. به زعم نویسنده، آن‌ها نقشی در ویرانی افغانستان ندارند. سختی‌هایی را تجربه می‌کنند که برای بسیاری از زن‌ها قابل تصور نیست. او درباره انار، خاله‌اش می‌گوید: «آدم زن باشد، افغان باشد و از دست کمونیست‌ها جان به در برده باشد، آن وقت از مرگ هوو افسرده شود! سرنوشت احمقانه‌ای است» (همان: ۶۶). در زندگی سخت این شخص، جایی برای چنین احساساتی وجود ندارد.

مهم‌ترین شخصیت مرد کتاب، پدر راوی است. پدر شخصیت اول دنیای نویسنده است؛ با این حال، عطایی سعی می‌کند در توصیف عملکرد او، نگاه جانب‌دارانه‌ای نداشته باشد. او درباره تصمیم پدرش، برای شرکت در جنگ ایران و عراق می‌گوید: «راستش به نیت صلح‌جویانه‌اش مطمئنم، هرچند به صادقانه بودنش شک دارم. کسی که از جنگ خود فراری است، به جنگ همسایه حمله‌ور شدنش چندان صادقانه نمی‌نماید» (همان: ۱۲).

دیگر مرد محبوب راوی فؤاد، پسرعمویی است که در جوانی، در افغانستان کشته شده است. فؤاد مانند بسیاری از جوانان تحصیل‌کرده افغانستان، گرایش‌های چپ داشته است. بیشتر از آنکه ویژگی‌های شخصیتی این پسرعمو در کتاب بیان شود، از تأثیر مرگ او بر دیگران گفته می‌شود. پسر دیگر فاروق است که ادعا می‌کند برادر راوی است. راوی با او همدلانه برخورد می‌کند و از معدود مواردی است که نویسنده عملکرد مرد داستانش را توجیه می‌کند و از دریچه چشم او، به قضایا می‌نگرد. در بیشتر موارد، نویسنده وارد دنیای ذهنی مردهای جستارهایش نمی‌شود و به آن‌ها، فرصتی برای دفاع از عملکردهایشان نمی‌دهد.

## زبان

پژوهش‌گران مقوله مهاجرت معتقدند زبان نقش مهمی در موقعیت فرد مهاجر، در جامعه جدید دارد و یکی از اصلی‌ترین معضل‌های مهاجر است. زبان فارسی دری زبانی مشترک میان ایرانی‌ها و افغان‌هاست که تا حد زیادی، از مشکلات مهاجران افغانستانی کم می‌کند. تأکید نویسنده بر اهمیت زبان، ناشی از همین نقش نجات‌بخش است. آنچه در این خصوص، همچنان معضل باقی می‌ماند، تفاوت لهجه است که از حل شدن کامل مهاجر در جامعه میزبان جلوگیری می‌کند.

عطایی در کتاب کورسرخ، به فارسی معیار در ایران می‌نویسد، اما از اصطلاحات فارسی دری افغانستان هم استفاده می‌کند. کلمات و اصطلاحاتی نظیر فرشانه، خردبچه، سر به جان کسی کردن، پالیسی، ترس گرفتن، سر به سر گرفتن، سیل کردن و... استفاده هم‌زمان دو لهجه فارسی ایرانی و افغانستانی، یکی از مواردی است که بر هویت دوگانه نویسنده صحنه می‌گذارد. او در ایران درس خوانده است، بیشتر مخاطبان‌ش ایرانی هستند، اما از ریشه‌های افغانستانی خود جدا نیست.

بعضی از واژه‌ها در کتاب، به طور معناداری، پیرسامد هستند. مثلاً در ۱۰ صفحه جستار نخست، ۱۳ بار کلمه «جان» و مشتقاتش تکرار شده است. در ۱۱ صفحه جستار سوم، ۶ مرتبه کلمه «رنج» به کار رفته است. در ۱۸ صفحه جستار هشتم، ۲۰ مرتبه واژه «وطن» تکرار شده است. ارتباط معنایی بین این واژه‌ها و تکرار معنادار آن‌ها، گویای دغدغه ذهنی نویسنده است که در زبان تبلور یافته است.

## صنایع ادبی

کتاب کورسرخ‌ی از لحاظ محتوایی، بر رنج مردم افغانستان و به‌ویژه زنان آن تأکید دارد. نویسندگان امکانات زبانی بهره‌می‌جوید تا بر این دغدغه تأکید کند. در جستار چهارم، راوی در افغانستان، مهمان خانواده عمویش است: «خودم را سرگرم بساط آشپزخانه کردم. زن عمویم یک قفسه ادویه داشت که روی بعضی‌هایشان اسم زده بود: چیزی شبیه زیره که روی ظرفش نوشته بود: «پای دختر»، چیزی شبیه زردچوبه، کمی روشن‌تر: «جان لیلا»، یک چوب‌هایی شبیه چوب دارچین ولی قرمز: «نگاره». پریدم وسط جدل عمو و زنتش و گفتم: «چه خوب، اینجا همه طعم‌ها اسم زن دارد. زن‌ها اینجا می‌روند توی غذا تا خوشمزه شود.» (همان: ۵۲). انتخاب این خاطره نمادین، بر آگاهی ممکن نویسندگان دلالت دارد؛ مفهومی برخلاف واقعیت موجود در جامعه عنوان می‌شود؛ در حالیکه، در واقعیت امر، زن‌ها در جامعه، به حاشیه کشیده شده‌اند، در این تصویر، مطابق با آرزوی نویسندگان، آن‌ها نقش اصلی را ایفا می‌کنند.

یکی از کاربردهای استفاده از صنایع بلاغی، در متون ادبی، غیرمستقیم کردن پیام نوشته برای مقابله با سانسور است. در واقع، نویسندگان کلام خود را در کنایه و استعاره و رمز و ... می‌پیچد تا معنی‌ای که به صراحت، قادر به بیان نیست را از این طریق، منتقل کند. کتاب کورسرخ‌ی در انتقاد از مردم افغانستان و قدرت‌های شرق و غرب، نقش‌آفرین در رویدادهای این کشور نوشته شده است. چاپ این کتاب در ایران، با سانسور مواجه نخواهد شد، پس نویسندگان نیاز ندارد که غیرصریح بنویسد. از این رو، در کتاب، استفاده از این گونه صنایع ادبی، به ندرت دیده می‌شود. حتی تمثیل‌های عطایی که بیشتر در درآمدها خود را نشان می‌دهند، هم داستان‌هایی واقعی هستند که در جهت تقویت مفهوم موردنظر نویسندگان به کار می‌روند و معانی‌ای خارج از آنچه نویسندگان به صراحت بیان کرده، از آن‌ها استنباط نمی‌شود.

مصباحی‌پور معتقد است، در دوره‌های اختناق و استبداد، راوی تمام شعرها و داستان‌ها، اول‌شخص است. این امر مربوط به ساختار ذهنی نویسندگان یا شاعری است که پرورش یافته نظامی دیکتاتوری و پدرسالارانه است و خودش را برتر از مخاطب می‌داند؛ بنابراین به بیان احساسات و نظریه‌ها و دستورالعمل‌های خود می‌پردازد (مصباحی‌پور، ۱۳۵۸: ۲۳۶-۲۳۲). از آنجا که کتاب کورسرخ‌ی جستارهایی از زندگی نویسندگان است و حالتی خاطره‌گونه دارد، زاویه دید اول‌شخص این کتاب نمی‌تواند دلیل محکمی بر تک‌صدا بودن متن باشد. از سوی دیگر، نویسندگان وارد دنیای مردها نشده است و نشانه‌های اندکی از همدلی او، نسبت به ایشان، در متن مشاهده می‌شود. در واقع، کتاب منعکس‌کننده صدای زنان افغانستانی است. پس می‌توان گفت کورسرخ‌ی ویژگی‌های یک نوشتار چندصدایی را ندارد و این ساختار با ساختار جامعه مردسالاری که نویسندگان در آن زیسته است، متناظر است.

## تمثیل

«تمثیل بیان حکایت یا روایتی است که هرچند معنای ظاهری دارد، اما مراد گوینده معنای کلی‌تر دیگری است» (شمیسا، ۱۳۹۲: ۲۴۳). شمیسا سمبل را از اجزای تمثیل می‌داند؛ یعنی اگر به اثری تمثیلی، به لحاظ کل اثر نگاه کنیم، تمثیلی است و اگر اجزای آن را در نظر بگیریم، سمبلیک است (همان: ۲۴۲). بر این اساس، مثلاً جستار سوم کورسرخ، کاملاً تمثیلی است و اجزای این تمثیل، هر یک نماد هستند. در این داستان، راوی کودک و پسرخاله‌اش عقرب‌های خودی را می‌گیرند، در شیشه می‌کنند و منتظر مرگشان می‌شوند؛ تا اینکه عقرب‌های قهوه‌ای غریبه بزرگی پیدا می‌شوند و معادلات این بازی کودکانه را به هم می‌ریزند. ترس از عقرب‌های غریبه روستای مرزی را فلج می‌کند. عطایی در توضیح این تمثیل می‌گوید: «ترس از حضور غریبه‌ها ما را فتح کرده بود [...] نمی‌دانم چرا پدرهامان که تا سرحد مرگ، با یکدیگر می‌جنگیدند، در برابر غریبه‌ها عقب نشسته بودند و همدیگر را متهم به خواب‌زدگی می‌کردند» (عطایی، ۱۳۹۲: ۴۴). این تمثیل حاوی نمادهای بسیاری است. عقرب‌های خودی وقتی داخل شیشه، گرسنه می‌شدند، شروع به جویدن یکدیگر می‌کردند. پدر راوی به او می‌گوید عقرب اگر بدنش بوی طعمه بدهد، خودش را هم می‌خورد. عقرب‌های خودی در این داستان، مردم افغانستان هستند که همیشه درگیر جنگ با یکدیگرند. عقرب‌های قهوه‌ای بزرگ دشمن خارجی هستند که این مردم با جنگ خو گرفته را از ترس فلج می‌کنند. اگرچه این داستانی واقعی از زندگی نویسنده است، اما انتخاب این واقعه از سوی نویسنده، به دلیل مشابهتی است که با زندگی مردم افغانستان دارد و همین آن را به تمثیل تبدیل می‌کند.

در جستار پنجم، انار، خاله راوی، علیرغم مخالفت همه فامیل، به افغانستان برمی‌گردد و به سراغ خانه اعیانی قدیمی پدرش می‌رود. در عکس‌هایی که برای فامیل می‌فرستد، «انگار به عمد می‌خواست بخش‌های سرپای خانه را نمایش دهد. ایستاده بود کنار گچ‌بری باشکوه شومینه و یک دستش را تکیه داده بود به دیوار، اما از حاشیه پیدای بغل تنش، ریختگی دیواره شومینه پیدا بود» (همان: ۶۸). خانه نماد افغانستان نیمه‌ویران بعد از جنگ است. مهاجری به وطن برگشته و خوش‌بینانه، به آینده وطن نگاه می‌کند. انار در نهایت، با زبان بریده، بازگردانده می‌شود. نمی‌خواسته‌اند به بچه‌ها انگلیسی یاد بدهد. پایان داستان انار، نشان می‌دهد که نویسنده خوش‌بینی خاله‌اش را ندارد. او به آینده افغانستان امیدوار نیست. مردهای متعصب طالب نمی‌گذارند زنان خواهان تغییر جایی در افغانستان داشته باشند. بدبینی نویسنده درست از آب درمی‌آید و طالبان قدرت مطلق را به دست می‌گیرند.

در جستار ششم، راوی و سلما پس از بحث درباره شوهرهای ایرانی و آمریکایی خود، به مردهای افغانستانی برمی‌گردند. راوی به سلما می‌گوید: «هیچ فکر کرده‌ای مردهای افغانستان کجا هستند؟ چرا قهرمان نیستند؟» با ساده‌ترین لحنی که در زندگی شنیده‌ام جواب می‌دهد: «چون حتی پدر بچه‌های ما هم نیستند. اگر مرد بودند حتماً ما زنشان بودیم.» (همان: ۸۲). در خلال این گفت‌وگو، خشم دختر مهاجر افغانستانی به خوبی قابل تشخیص است. در اینجا هم نویسنده عمل کرد مرد



افغانستانی را نقد می‌کند و او را مسبب سرنوشت دخترهای نسل دویی افغان در کشورهای دیگر می‌داند. جستار این‌گونه تمام می‌شود: «بچه با حرص و عصبانیت، با دو دندان تازه نیش‌زده‌اش سینه‌ام را گاز می‌گیرد. خون شتک می‌زند روی شیر. زخم این زایمان‌ها خوب نخواهد شد» (همان: ۸۳). این پایان نمایانگر نگاه دختر افغانستانی به زندگی، ازدواج و داشتن بچه‌های دورگه در کشوری دیگر است.

تمثیل‌های کتاب گاه در درآمدِ جستارها خود را نشان می‌دهند. در درآمد جستار دوم آمده است: «ما در خانه‌مان هفت موش کور داشتیم که از وقتی آواره شدیم، هر شب راه سفره را گم می‌کردند و ما را می‌جویدند. ما سفره‌ها مان را هر جا که شد پهن کردیم و به موش‌ها یاد دادیم چطور نان بیابند و موش‌ها به ما یاد دادند چطور با جای زخم دندان‌هایشان زنده بمانیم. ما تتمان زخم برمی‌دارد و نمی‌دانیم چرا چنین خون‌آلودیم، وقتی گلوله‌ای به ما اصابت نکرده» (همان: ۲۱). عطایی در تمام داستان‌های خود، نوک پیکان انتقادش را متوجه خود مردم افغانستان کرده است. در این تمثیل هم این مردم خودشان به خودشان رحم نمی‌کنند و یک زندگی آرام را از یکدیگر دریغ می‌کنند.

## نتیجه‌گیری

عالیه عطایی در کتاب کورسرخ‌ی، با بیان جستارهایی از زندگی خود، به مسائل و مشکلات افغان‌ها، به‌خصوص زن‌های مهاجر افغان پرداخته است. نویسنده به عنوان نماینده این گروه، از زاویه دید اول‌شخص، روایت‌هایی را تعریف می‌کند. فاعل جمعی روایت‌ها زنان نسل دو افغان هستند و ساختار مشترک معنایی کتاب بر بحران هویت مهاجران استوار است.

در بخش محتوا، مسائلی چون نقش خارجی‌ها و نقش خود افغان‌ها و تفکیک نقش زن‌ها و مردهای افغان در شرایط افغانستان و نگاه شیء‌گونه قدرت‌های شرق و غرب به کشورهای خاورمیانه و مخصوصاً افغانستان مطرح می‌شود. نویسنده با انتخاب جستارهایی خاص از زندگی خود و با ارائه اظهارنظرهای مستقیم، اعتقاد خود را مبنی بر نقش پررنگ قدرت‌های خارجی و مردهای افغانستان در به‌وجود آمدن شرایط کشورش بیان می‌کند. این مسئله علاوه بر اینکه آگاهی واقعی اثر را نمایش می‌دهد، نشان‌دهنده آگاهی ممکن نیز هست. اتفاق‌هایی که پس از انتشار کتاب رخ می‌دهد، سازش قدرت‌های غربی با طالبان و عدم مقاومت مردان افغان در برابر طالبان، این موضوع را تأیید می‌کند.

در بخش ادبی، نشان داده شد که نویسنده از طریق خلق شخصیت‌هایی درگیر بحران هویت، به‌کار بردن آرایه‌های ادبی، به‌خصوص تمثیل‌هایی که معناهای مستقیم بیان شده را تقویت می‌کنند، تکرار معنادار واژه‌هایی که نشان‌دهنده دغدغه‌های ذهنی مهاجری افغان است و ترکیب نوشتار معیار فارسی ایران با اصطلاحات فارسی افغانستان، بر سردرگمی مهاجر در انتخاب وطن و دیگر مواردی که در بخش محتوا به آن پرداخته است، تأکید می‌کند.

شخصیت‌های مرد کورسرخي همسو با واقعیت‌های جاری جامعه، نمودی از آگاهی واقعی نویسنده هستند. در پرداخت شخصیت‌های زن، این الگو کمابیش تکرار می‌شود و فقط آگاهی و نارضایتی زنان از جامعه مردسالار افغانستان، حرکت‌هایی در آینده را نوید می‌دهد و می‌تواند نشان‌دهنده آگاهی ممکن نویسنده باشد. به طور کلی، کاربرد زاویه دید، صنایع ادبی، زبان، محتوا و... همه متناظر و هماهنگ با وضع موجود افغانستان و نشان‌دهنده آگاهی واقعی نویسنده است. در بخش محتوا هم نمی‌توان گفت عطایی با ارائه محتوایی که برخلاف جریان امور و حاکی از آرزوی قلبی او بوده، آگاهی ممکن جامعه خودش را در داستان منعکس کرده است.

تبلور آگاهی ممکن جامعه در این کتاب، در آگاه شدن زنان از موقعیت خودشان و آگاهی از نقش مردان در سرنوشت ایشان، خود را بازنمایی می‌کند. نویسنده که نماینده زنان افغان است، با بروز خشم و نارضایتی از این موضوع، پیش‌بینی می‌کند که زنان افغان خسته و بیزار از این سرنوشت تحمیلی، نقش‌آفرین زندگی خود و سرنوشت کشور خواهند بود. در عمل، پس از قدرت‌گیری دوباره طالبان، در سال ۲۰۲۱ میلادی، این زنان هستند که در مقابل این نیروی سرکوبگر مقاومت می‌کنند و مقابل تبعیض‌های اعمال‌شده از جانب ایشان می‌ایستند.

## منابع

- آريان پور اميرحسين. ۱۳۵۴. جامعه‌شناسي هنر. چاپ سوم، تهران: دانشكده هنرهای زيباي دانشگاه تهران.
- ايوتاديه زان. ۱۳۹۲. «جامعه‌شناسي ادبيات و نبيان‌گذاران آن». درآمدی بر جامعه‌شناسي ادبيات. محمدجعفر پوينده، چاپ سوم، تهران، نقش جهان: ۸۱-۱۱۴.
- حسيني خالد. ۱۳۸۳. بادبادک‌باز. ترجمه زيبا گنجي و پريسا سليمانزاده، تهران: مرواريد.
- شميمسا سيروس. ۱۳۸۰. نقد ادبي. چاپ دوم، تهران: فردوس.
- ——. ۱۳۹۲. بيان. ويرااست چهارم، تهران: ميترا.
- زالامانسكي هانزي. ۱۳۹۲. «برسي محتواها، مرحله‌اي اساسي در جامعه‌شناسي ادبيات معاصر». درآمدی بر جامعه‌شناسي ادبيات. محمدجعفر پوينده، چاپ سوم، تهران، نقش جهان: ۲۵۶-۲۴۵.
- زيبا پير و. ۱۳۹۲. «روش‌هاي تجربي و ديالكتيكي در جامعه‌شناسي ادبيات». درآمدی بر جامعه‌شناسي ادبيات. محمدجعفر پوينده، چاپ سوم، تهران، نقش جهان: ۱۱۵-۱۳۲.
- عزيزي ستار، ۱۴۰۰. «شناسايي امارت اسلامي افغانستان (طالبان) از منظر حقوق بين‌الملل»، فصلنامه مطالعات بين‌الملل، دوره ۱۸، شماره ۲ (۷۰)، صص ۷-۲۲.
- عطايي عاليه، ۱۴۰۰. کورسرخي - روايت‌هايي از جان و جنگ - چاپ سوم، تهران: چشمه.
- قريشي فردين و آسيه شمشک. ۱۴۰۰. «مهاجرت اجباري بين‌المللي از منظر زنان افغانستاني مقیم ايران (نمونه موردی: زنان مهاجر ساکن تهران)»، نشريه سياست، شماره ۵۷، صص ۲۱۳-۲۳۶.
- گلدمن لوسين. ۱۳۹۲ الف. «جامعه‌شناسي ادبيات». درآمدی بر جامعه‌شناسي ادبيات، محمدجعفر پوينده، چاپ سوم، تهران، نقش جهان: ۶۴-۴۹.
- ——. ۱۳۹۲ ب. «روش ساخت‌گرايي تکويني در جامعه‌شناسي ادبيات». درآمدی بر جامعه‌شناسي ادبيات، محمدجعفر پوينده، چاپ سوم، تهران، نقش جهان: ۱۹۴-۱۷۳.
- لاپيکا زرز. ۱۳۹۲. «شيء‌وارگي». درآمدی بر جامعه‌شناسي ادبيات، محمدجعفر پوينده، چاپ سوم، تهران، نقش جهان: ۲۶۹-۲۶۵.
- محمودی فتانه، مزده شرف‌خواه و غلامرضا پيروز. ۱۳۹۸. «ساخت‌گرايي تکويني گلدمن به‌مثابه روشي در نقد آثار هنرهای تجسمي (مطالعه موردی عکس‌های دوره قاجار)»، نقد ادبي، ۴۸: ۱۷۴-۱۴۳.
- مرادی ايوب و سارا چالاک. ۱۴۰۰. «نقد مجموعه داستان «چشم سگ» از عاليه عطايي بر اساس مفهوم بيگانگي از ژوليا كريستوا (بررسي معضلات و دغدغه‌های مهاجران افغان در اين مجموعه)»، ادبيات پارسى معاصر، شماره ۱، صص ۲۴۹-۲۷۲.
- مصباحي پور ايرانيان جمشيد. ۱۳۵۸. واقعيت اجتماعي و جهان داستان (جامعه‌شناسي هنر و ادبيات). تهران: اميرکبير.
- يوانز مارتين، ۱۳۹۶. افغانستان: مردم و سياست، ترجمه سيما مولايي، تهران: فقتوس.
- يوسني ابراهيم. ۱۳۹۶. هنر داستان‌نويسي. چاپ سيزدهم، تهران: نگاه.

